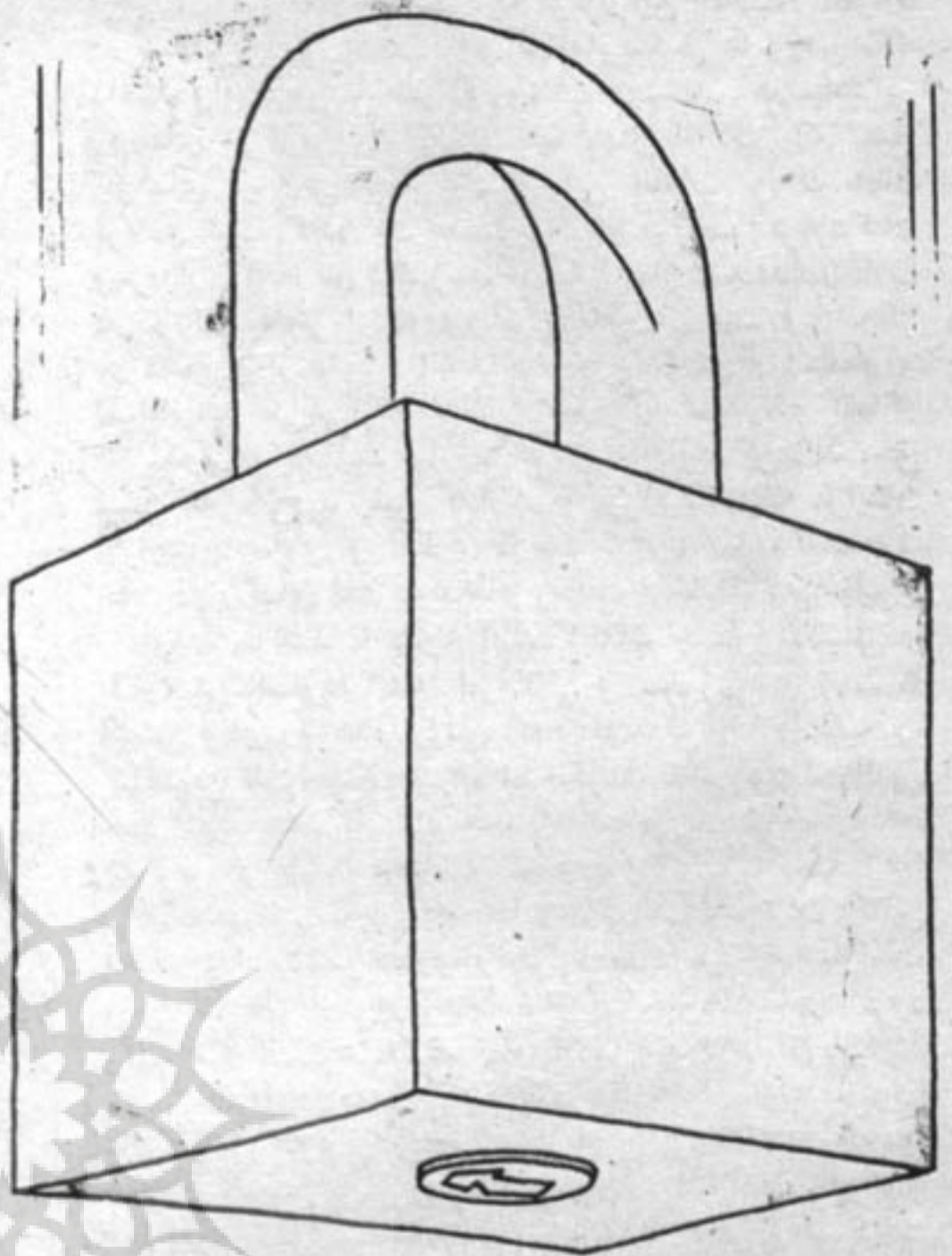


جبران خلیل جبران و سور رئالیزم عربی



جبران خلیل جبران در سال ۱۸۸۳ در قریه «بشری» واقع در جبل لبنان متولد شد. دوازده ساله بود که خانواده اش به امریکای شمالی مهاجرت کردند و در شهر «بوستون» نزدیک به دوسال سکنی گزیدند.

«جبران» در آغاز به آموختن زبان انگلیسی پرداخت، سپس به بیروت بازگشت و طی چهار سال زبان عربی خود را تقویت کرد. پس از آن به نیویورک رفت و به آموختن فن نقاشی دست زد و برای تکمیل آموزش این فن عازم فرانسه شد و حدود چهارسال نزد نقاشان مشهور آن سامان به تلمذ پرداخت.

جبران خلیل جبران، در سال ۱۹۲۰ در امریکا انجمن «رابطه قلمی» را به راه انداخت، که گروه کثیری، از بزرگان ادب عرب مانند شاعر معروف «ابلیا ابوماضی» در آن عضویت داشتند. جبران خلیل، آثار فراوان به عربی نوشت که معروفترین آنها عبارتند از: «العواصف» (توفانها)، «الارواح المتمرده» (روحهای سرکش)، «الاجنحة المتكسرة» (بالهای شکسته)، و نیر آناری چند، به انگلیسی تألیف کرد، که از آن میان کتاب «النبی» مشهورتر است و به اکثر زبانهای زنده جهان برگردانده شده است. او علاوه بر نویسندگی در شعر، شاعری زبردست است. به دو گونه شعر نو و شعر سنتی آناری از او برجای مانده از جمله کتاب «اشکو لبخند» شعر آزاد (۱) است و دیوان «مواكب» حاوی اشعار سنتی او است. جبران خلیل جبران، سرانجام در سال ۱۹۳۱ در نیویورک درگذشت.



چشم اندازی از فلسفه جبران خلیل جبران

جبران خلیل جبران در شعر همان است که در نثر می باشد. کلماتش کنایه آمیز و گستاخانه و در عین حال پراز احساس است گسه نمایش دهنده روح حساس و زود رنج اوست. شخصیت «جبران»، در نگرش به مسایل ماوراءالطبیعه به شخصیت «صادق هدایت» نزدیک است. مسایل را طوری نگاه می کند که بدون شك به نوعی یاس منتهی می گردد. «هدایت» جهان ماوراءالطبیعه را به رسمیت نمی

شناسد و آنچه را که مردم از دستگاه خدا پیمان می کنند، در حقیقت عکس برگردان این جهان می پندارد، که آنان نظام های درست یا غلط و ناقص خود را به آسمان منعکس کرده، برای خالق جهان نیز چنین بارگاهی پنداشته اند. (۲)

«جبران خلیل جبران» البته به این صراحت از ماوراءالطبیعه دور نمی شود، بلکه به نوعی تناسخ معتقد است و می پندارد که انسان ذاتا شرور است و حتی اگر بپذیرد بازهم بدی می کند، که این لازمه اش دوباره زنده شدن و همان تناسخ است. (۳)

وی می گوید اگر انسان کار نیکی انجام دهد بی شک از روی ناچاری است. زیرا انسان مجبور است و درحقیقت: «مالعبتکاسیم و فلك لعبت باز» (۴)

جبران خلیل، حیات را وهم و فریب می داند و می گوید هر انسان مست عملی است که انجام می دهد و دین تجارت مقیدینان است که از عذاب می ترسند و امید پاداش دارند لذا به بندداری می پردازند. زندگی ما از سه عنصر تشکیل می شود: خانواده، دین و قانون. بشر همواره در پی یافتن قصد و سر این سه عنصر می باشد.

پدر می گوید: تو عاق شده هستی، زیرا مانند من عمل نمی کنی. پیشوای مذهبی می گوید: تو کافری زیرا چون من نماز نمی گزاری. قانون می گوید: تو مجرمی زیرا به دستورات من توجه نمی کنی. سه آنها می گوید چرا؟ می گویند زیرا همه مردم به آنها عمل می کنند. با درد فریاد می زنی: مردم بیچاره اند من می خواهم سعادت مند باشم. می گویند: مانند همه مردم باش، زیرا تو از آنان برتر نیستی.

جبران خلیل، در داستان «ورده الهانی» می گوید: این تنها کافی نیست که کشیش در برابر شهود نماز اکلیل بخواند تا زن و مردی، زن و شوهر بشوند، زیرا در اعماق قلبها نمازی است که آنرا خدا می خواند. خدائی که خودش محبت است و محبت، اوست. و تا آن نماز خوانده نشود عقدی که کشیش می بندد باطل است.

ارکان فلسفه جبران خلیل عبارتند از: اول عقاید یاس آورش پیرامون تلاشی مذبحخانه مردم در زندگی روزمره برای رسیدن به سعادت، که با زهر خندهائی (همچون صادق هدایت) جنب جوش، زاد و ولد و تقایم مردمان را به باد تمسخر می گیرد و باد آور «جانانان سویت» است که هر اثر شگفت آورش «گالیور» (۵) بیره جانم زندگی و زمان خود را تحقیر می کند. «جبران» فحاشی مردمان را بسیار زیبا ترسیم می کند: «مردمان خطوطی هستند که با آب نوشته شده اند» (۶) دوم اندیشه ها و عقاید امیدوار کننده او است که همانا رجوع و بازگشت به طبیعت و فطرت پاکیزه است. فطرت و طبیعت پاک، جز سعادت و خوبی چیزی ندارد و از هر گونه تناقض و اختلاف میان ظاهر و باطن خالی است.

سوم موسیقی است. «جبران خلیل» به موسیقی ایمان دارد و آنرا سرزندگی زیبا می داند و معتقد است که موسیقی هرگز نابود نمی شود اگر چه زمان و حیات فانی گردد.

در مقایسه صادق هدایت و جبران خلیل جبران باید گفت: هر دو از رنجهای دیگران رنج می برند و این غیر دوستی و زود رنجی، نوعی «سوررئالیته» در آثارشان بوجود آورده است، ایسن واقعیت پنهان درون یا «سوررئالیته».

پنهان درون یا «سوررئالیته» «صادق هدایت»، در کتاب بوف کور متبلور می گردد و از آن «جبران خلیل» در کتاب «روحهای سرکش» شکل می گیرد. هدایت، رسیدن فرد را به معشوق انیری، با همان خوبی مطلق، تقریباً غیر ممکن و بالا اقل رسیدن به آن را در هنگامی عملی می بیند که دیگر کار از کار گذشته و جوینده و مشتاق از پا افتاده است. اما، «جبران» می گوید، ما بواسطه اینکه در احاطه صور و اشباح و اصوات و عقاید قرار گرفته ایم، نمی توانیم به سعادت دست یابیم. اما اگر از عاطفه نفسانی خود، که در اعماق وجود هر يك از ما نهفته است مدد بخواهیم می توانیم در این مهم موفق شویم. او تعالیش را بر همین عواطف فردی بنا می کند زیرا به نظر او همه رنجهای زندگی باعث اختلاف فرد، باجفت، رهبر مذهبی و قانون می گردد. مساله دیگری که در آثار این دو نویسنده، مشترک است، وجود زمینه شاعرانه و تخیلی در داستانهاست، که هر چند ممکن است موضوع به یاس منتهی شود اما از راهی بلورین می گذرد.

از مطالعه «بوف کور» و «روحهای سرکش» در می یابیم که، بوف کور هدایت، بیش از کتاب «جبران خلیل جبران» حال و هوای سوررئالیستی دارد بطوری که می تواند با آثار کافکا و آبر کامسو برابری کند، یعنی الفبای سوررئالیسم کاملاً رعایت شده، و شاید نویسنده در هنگام نوشتن میدانسته است که دارد يك شاهکار می آفریند و با علم به این موضوع در سراسر بیانش، ابهامها و اشاراتی آفریده که بخوبی از واقعیت های جهان مرموز درون خبر می دهد و تا حدی پرده از اسرار مگوی دل، برمی گیرد اما جبران خلیل جبران، با داشتن اندیشه های سوررئالیستی، بیانش آهنگی معمولی دارد بطوری که خواننده از لفظ به معنی و از معنی به جهان درون نویسنده نمی رسد بلکه، لفظ بدون هیچ توقف و قرنطینه ای خواننده را در مسیر معنای قرار می دهد، بطوری که در این میان لفظ تا حدی هیچ انگاشته می شود تنها معنا است که رابطه ای روحی میان خواننده و ضمیر پنهان نویسنده ایجاد می کند، که البته این از سوررئالیسم ناشی نیست. در حالیکه همان اولین جملات «بوف کور» مدتی خواننده را در خود سرگردان می کند و به نوعی گیجی مکیف، دوچار می سازد: «در زندگی زخم هائی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا، می خورد و می خراشد، این دردها رانی شود به کسی اظهار کرد، چون عمو معادت دارند که این دردهای باور نکردنی را جزو اتفاقات و پیش آمد های نادر و عجیب بشمارند» (۷) «جبران» در سراسر کتابش چنین سخنی چند یهلو با خواننده ندارد بلکه در مجموع داستان نتیجه کلی را می گیرد. البته این راهم بگویم که بیان او از نظر ادبی بسیار قوی است و می توان او را از زیباترین های ادب عرب در قرن اخیر دانست و می شود او را در ردیف: توفیق الحکیم و طه حسین و حتی برتر از قصه پرداز معروف مرحوم منفلوطی بشمار آورد. با این حال بیان «جبران» دنباله بیان رائج زمان گذشته است، در حالیکه بیان «هدایت» تنها بیان «هدایت است».

روحهای سرکش (الارواح المتمرده)

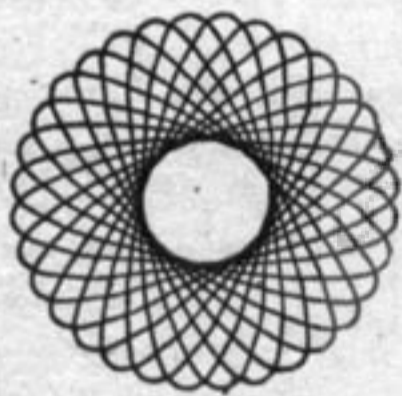
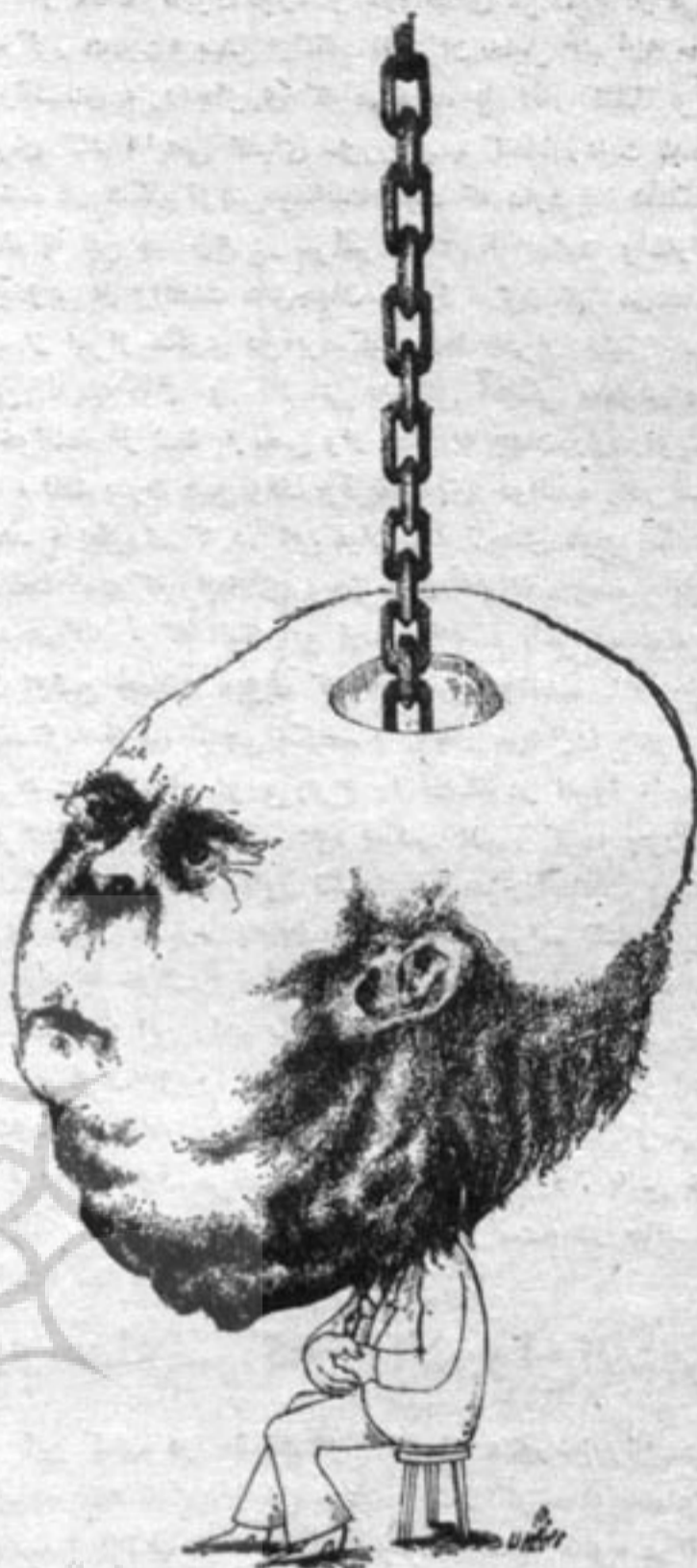
این کتاب در حقیقت اوج اندیشه های سوررئالیستی «جبران خلیل جبران» است. شامل چهار داستان کوتاه به نامهای: (وردق الهانی - فریاد قبرها، آرامگاه عروس - خلیل کافر» می باشد «ورده الهانی» نام داستان زنی است که در هجده سالگی به ازدواج مردی چهل ساله در می آید لکن پس از مدتی متوجه می شود که هیچگونه تناسبی با شوهرش ندارد، لذا او را رها کرده، با مردی دیگر زندگی می کند. مردم «ورده الهانی» را خائن و هزیمه می دانند زیرا عقد ازدواج را محترم نهمرده و نسبت به شوهرش خیانت روا داشته است. اما این زن معتقد است که قوانین بشری فاسد و ناقص است. و هیچ دلیلی ندارد که او به جهت مشتی رسوم و عادات بوج يك عمر خودش را در قفس زندانی کند لذا این بند را شکسته و با مرد دلخواهش زندگی خوشی آغاز کرده است. او به قضاوت و نظریات مردم هیچ اهمیتی نمی دهد زیرا با حساب او معیار سنجش ارزشها، که از جانب مردم ارائه می شود غلط و غرض آلوده است.

«جبران خلیل جبران» در پایان داستان ورده الهانی، ایسن پرسش را مطرح می کند که: آیا انسان تا ابد برده قوانین فساد خواهد ماند یا اینکه روزگار او را ازین بردگی رهائی می دهد تا زندگی روحانیش را با روح و حال، سیری کند؟ آیا انسان همواره، چشم دوخته، بر خاک، باقی می ماند یا اینکه چشمانش را از خاک بر سر می گیرد و متوجه خورشید می سازد تا سایه خودش را در میان خاها و جمجمه ها نبیند؟

(فریاد قبرها)، داستان يك جوان، يك پیر مرد و يك بانوی جوان است که هر کدام گناهی مرتکب شده اند و امیری عادی آنها را

از یاس ، اول معشوق و سپس خودش را می‌کشد .
در این داستان عروس بسیار سعی می‌کند تا عواطف مقدس قلبی
خود را بر قوانین فاسد جامعه پیروز کند اما چون معشوقش، قوانین
و رسوم جامعه را بالاتر از عاطفه و عشق خود به رسمیت می‌داند، موجبات
شکست عروس را فراهم آورده است.

«خلیل کافر» حکایت دل‌انگیزی است از يك راهب (بنام
خلیل) که اندیشه هایش با عقاید پوچ و فاسد دیر نشینان، منافات دارد،
بدینجهت مورد عتاب و بی‌مهتری قرار گرفته از دیر طرد می‌گردد .
«خلیل» بكمك يك مادر و دختر بی‌سرپرست، عقایدش را به
گوش ساکنان ده ، می‌رساند و آنان را بر «شیخ عباس» (کدخدای
آبادی) و پیشوای مذهبی «خوری الیاس» ، می‌شورانند و خوشبختانه
به نتیجه دلخواه می‌رسد . در این داستان نگرش «خلیل» به مسائل
قابل توجه است. او می‌گوید: چون من کوروگر نبودم و قوای شنیدن
و دیدن را از دست نداده بودم مرا از دیر راندند، زیرا من نمی‌خواستم
با دستهای خودم گورم را بکنم. به نظرم نور حقیقت همان نوری
است که درون انسان را روشن می‌کند و اسرار نفس را آشکار می‌سازد.
و اما حقیقت ، همچون ستارگان است که جز در آنسوی سیاهی شب
قابل رویت نیست . و در واقع ، حقیقت، آن عاطفه پنهانی است که
به ما می‌آموزد شاد باشیم و شادی را از ته دل برای همه آرزو کنیم.
«خلیل» در دنباله انتقاد از دیر، می‌افزاید: اشراف زادگان ،
قصرهایشان را بر اجساد فقیران و مسکینان بنا می‌کنند، کاهن عبادت
گاهش را بر گور های مومنان می‌سازد. قانون دستهای رعایا را محکم
می‌گیرد تا کاهن جیش را بزند. در حقیقت در میان تجلی قانون
و اظهار دینداری کاهن، جسمها و روحهای فراوانی نابود می‌شود.
کوتاه سخن اینکه «جبران خلیل جبران» در این داستان هم
مانند سایر داستانهایش ، عادات ، رسوم و قوانین رایج را پوچ و
فاسد می‌داند، و تاکید می‌کند که تا می‌توانید از جهان درون خود مدد
جوئید . به قول معروف: «بیرون ز شما نیست، شما باید، شما بید».



پانویس ها :

- ۱ - شعر آزاد یا شعر نوبه همان مفهومی که اینک در ایران
وجود دارد در ادب معاصر عرب نیز جریان دارد که معروفترین شاعر
نوپرداز در جهان عرب «تزار قبانی» از حامیان سرسخت آن میباشد.
- ۲ - «بوف کور» چاپ امیر کبیر . صفحه ۱۲۴
- ۳ - المواكب : الخیر فی الناس مصنوع اذا جبروا و الشرفی
الناس لا یفنی وان قبروا .
- ۴ - خیام .
- ۵ - جانانان سویت (۱۷۴۵ - ۱۶۶۷) نویسنده نامدار
انگلیسی ، منشی یکی از اشراف بود. وی از علمداران جنبش ایرلند
گردید . در پایان عمر به جنون مبتلا گردید و در سن ۷۷ سالگی مرد.
- ۶ - المواكب : أنما الناس سطور کتبت لکن بماء
- ۷ - «بوف کور» چاپ امیر کبیر . صفحه ۹

محکوم به اعدام کرده است . مرد جوان، یکی از مامورهای وصول
مالیات را که به نامزدش قصد درازی داشته ، کشته است . پسر
مرد از گرسنگی شدید خود و فرزندانش ، به يك دیر، دستبرد زده است.
بانوی جوان را در حالیکه با معشوقش ، در غیاب شوهر، معانقه
می‌کرده یافته‌اند . این سه نفر اعدام می‌شوند، و مطابق قانون عدالت
اجتماعی اجرا می‌شود. نویسنده که در حقیقت راوی داستان است پس
از گفتگو با بازماندگان معدومین، به این نتیجه می‌رسد که قانون
باطل و ناقص است و با خود می‌گوید: این قانون چیست ؟ چه کسی آنرا
دیده است که از اعماق آسمان همراه بانور خورشید نازل شود ؟ و
کدام بشر خواست قلبی خدا را دریافته تا بداند که مشیت او در مورد
بشر چیست ؟ و در میان کدام يك از نسلهای دیده شده که فرشتگان از
آسمان بیایند و بگویند : ضعيفان را از نور زندگی محروم سازید و
افتادگان را از دم شمیر بگذرانید، و آنها را در زیر گامهای آهنین،
در نوردید ؟.

«آرامگاه عروس» داستان دختری است که ناخواسته به ازدواج
مردی در می‌آید ، در حالیکه قلبش در گرو عشق جوانی دیگر است.
عروس در شب عروسی ، جوان دلخواهش را به خلوتی می‌خواند تا با او
از مجلس عروسی فرار کند اما آن جوان امتناع می‌ورزد. عروس پس